







## رتال جامع علوم انسانی

غریب در او پدیدار شد و او آن را چنین بیان کرده است:

«گویی کسی قلب و روح مرا در دست گرفته و چون کهنه‌ای نم‌دار می‌فشرد. چشمان من بر شمشیر روی دیوار معبد الهه‌ی مادر دوخته شد و اندیشه را به پایان بخشیدن به حیات خود در همین لحظه، پالودم و چون دیوانگان به سوی آن دویده و آن را در دست فشردم، ناگهان در آن لحظه تصویری از الهه‌ی مادر را دیده و بی‌هوش نقش بر زمین شدم. و تا روز بعد از آن نیز از آنچه پیرامون خود در جهان می‌گذشت غافل بودم. اما در درون قلبم حسی از شادی و خوشی سرشار جاری شده بود که هرگز پیش از آن دچار نبودم و معرفتی بی‌واسطه از روشنائی در من افتاد که آن الهه‌ی آسمانی بود، چنان که گویی خانه‌ها، درب‌ها، معابد

و هر چیزی در مقابل دیدگانم محو می‌شد، بی‌آنکه هیچ اثری بر جای نهد. به هر جهت و تا هر کجا و فاصله که می‌نگریستم امواج نورانی پشت هم و با سرعت مرا به سویی می‌رانند و در هجومی ناگهانی گرفتار شده، نفس نفس زنان، بی‌هوش آوار بر زمین شدم»

از آن زمان به بعد اما کریشنا همه چیز را پیرامون خود، به تمامی حس و با روح و جان در برگرفته و مجسم می‌کرد. آری، تندیس الهه‌ی مادر و اسباب عبادت و پرستش، آگاهی بود. محرابه و قربانگاه آستانه‌ی در و کف پوش مرمرین آگاهی بود و خود او نیز تمامی آگاهی بود. من همه چیز را در درون اتاق دگرگون و تأثیر گرفته یافتیم و تمامی تبرک بود، سرشار از بودن، آگاهی و سعادت (2st-Dit-Ansnbs).

من شیطانی را در آستانه درب معبد کالی دیدم که در درون او نیز قدرت و نیروی الهه‌ی آسمانی می‌جوشید و از این رو من به گربه‌ای غذا داده و آن را پیش‌کش الهه‌ی آسمانی کردم. گفتم آیا تو این را ای الهه‌ی آسمانی می‌پذیری؟ و من به روشنی دانسته بودم که الهه‌ی مادر به هر چیزی می‌تواند تبدیل شود، حتی به گربه‌ای، آن‌گاه راما کریشنا قصد کرد که گلی به الهه‌ی مادر هدیه کند. ناگهان دریافت که دستش به سوی سرش بالا رفته و آن گل را آن‌جا جای داد. پس دانست که هر حائل و فاصله‌ای میان او و الهه‌ی آسمانی از میان رفته است.

زمانی که یک هنرپیشه روسپی، در حال ایفای نقش بر صحنه تئاتر کلکته بود، راما کریشنا به زاری بر زمین زانو زد و عبادت کرد و پرسید که آیا ممکن است الهه‌ی آسمانی این بار به این شکل ظاهر شود، و الهه‌ی مادر چنین پاسخ داد: که این روسپی نیز منم و هیچ چیز جز من وجود ندارد.

با عمیق‌تر شدن رابطه او با الهه‌ی مادر دیگر مثل گذشته او تنها دست یا پا و یا صورت الهه‌ی مادر را نمی‌دید. بلکه الهه‌ی مادر به تمامی در نظر او حاضر می‌شد: خندان و گویان. و چون گذشته تنها پرتویی از روشنایی چشمان الهه و یا لمس غذای پیش‌کشی را نمی‌دید. اکنون او در برابر دیدگان راما کریشنا به واقع غذا می‌خورد. چه، در گذشته او حضوری زنده از الهه‌ی مادر را، در قالب شمایل و تندیس می‌دید، اما حالا او خود الهه‌ی آسمانی را در آگاهی و هشیاری کامل، نظاره می‌کرد.

من کف دست خود را به سوی بینی او برده و به وضوح هرم نفس کشیدن او را حس کردم، به روشنی و کاملاً نزدیک. اما هرگز نمی‌توان سایه‌ی او را بر دیواره‌های معبد، در روشنایی پرتو چراغ، در شب مشاهده کرد. من از درون اتاق خود شنیدم که الهه‌ی آسمانی چون دخترکی شاد از پلکان بالا می‌رفت و از خلخال پایش صدای جلینگ جلینگ شنیده می‌شد. بیرون آمدم تا مطمئن شوم که او بوده است و در این حال وی را با گیسوان پریشان در ایوان طبقه بالای معبد ایستاده دیدم، در حالی که گاهی به کلکته و گاهی به گنگ نگاه می‌کرد.

این دوره مصادف با زمانی بود که کلکته به سرعت به سوی انگلیسی شدن می‌رفت، اما از جمعیت معبد کالی واقع در کالی قات *Kalipat* کم نمی‌شد. شهر کلکته در سرزمین *(Kali Kartha)* ساخته شد. افسانه‌ها می‌گویند *Ḍṭi* هنگامی که به این سرزمین پا نهاد. انگشت شست پای راست او در کنار گنگ به زمین خورد و همان‌جا معبد کالی قات ساخته شد و روستای نزدیک آن *Ḍṭi Kalikata*، با نام انگلیسی «کلکته» شناخته شد. گفته می‌شود که شاه‌راه شمالی - جنوبی کلکته یعنی *Ḍṭi Chowringhee* در طول قرن نهم، در زمان انگلیسی‌ها و زمان قدیمی به نام *Ḍṭi Chowringi* کسی که ساخت مجسمه‌ی

کالی قات کالی را به او نسبت داده‌اند و همان کسی است که این راه را برای رسیدن به معبد کالی و عبادت پیمود نامگذاری شده است.

اخلاص و عبادت راما کریشنا نسبت به الهه‌ی مادر، مریدان و پیروان بسیاری را از شهر به سوی معبد *Ḍṭi Kalikata* کشاند. یکی از آنها *Ḍṭi Kalikata* (۱۹۰۲ - ۱۸۶۳) بود، کسی که تحصیلات خود را به عنوان یک مبلغ مذهبی مسیحی به پایان رسانده و با مکاتب فلسفی غرب آشنا بود. نارندا شرح داده است که چگونه در فاصله کوتاهی پس از آشنایی و دیدار با راما کریشنا در سال ۱۸۹۲ پدرش را از دست داد و خانواده‌ی او در بحران‌های اقتصادی گرفتار آمدند. وی می‌گوید که:

ایمانی قوی و راسخ در ذهن من شکل گرفت و دانستم که بر تمامی رنج‌ها و مصائبی که گرفتار آن هستم، پایانی نیست، مگر آنکه هم اکنون الهه‌ی مادر را عبادت کرده و پرستش کنم، همان‌گونه که پیشوایم راما کریشنا چنین گفته است. پس به انتظار نشستم، انتظاری عظیم و سرانجام شب فرارسید. سه ساعت از شب گذشته بود که استاد از من خواست که به معبد مقدس بروم. در حال رفتن، حسی عمیق از مستی و شوریدگی بر من مستولی شد و چون مستان گیج بودم و چرخ می‌خوردم. خواهشی عظیم در من می‌جوشید و نیرویی در من می‌خواست که الهه‌ی آسمانی را دیده و کلام او را بشنوم و من تمامی عالم را فراموش کردم. هر چیز دیگری را و در تنهایی، در این اندیشه غرق شدم.

وقتی که به معبد رسیدم، الهه‌ی آسمانی را دیدم، زیبایی و پاکی بی‌کران او را و قلبم از عشق و اخلاص به او لبریز شد و درونم سرشار از شادی و همچنان دعا کرده و بر او درود می‌فرستادم.

### پرستش

### اصلی ترین سمبل

### الهه‌ی زنانه

### کوماری یکی از

### تشریفات و شعائر

### مذهبی مرسوم در

### جشن‌های بزرگ

### سالانه دورگاوکالی

### بوده و شامل همه

### دختران در سراسر

### دنیا می‌باشد

ای الهه‌ی آسمانی بر من ببخش و به من فرقان عطا کن، به من بی قیدی از تمام وابستگی‌ها را عطا کن، به من علم و فضیلت آسمانی و سرسپردگی الهه را ببخش. در تقدیر من بصیرتی جاودان برای دیدارت، عطان کن. قلبم مملو از آرامش و سکوت شد و دنیا به تمامی در نظرم محو گشت و در درونم تنها عشق به الهه‌ی مادر سرشار شد.

کمی بعد به نزد استاد بازگشتم و او پرسید که آیا برای رفع خواسته‌های دنیوی ات نیز نزد الهه‌ی مادر دعا کردی؟ پرسش او به شدت تکانم داد: پاسخ دادم که نه سرور من، فراموش کردم که چنین کنم. و حالا چه باید بکنم؟ او گفت دوباره باز گرد و به نزد او دعا کن. پس من یک بار دیگر به معبد بازگشته و به حضور الهه‌ی آسمانی رسیدم و این بار نیز سرمست شدم پس، همه چیز را از یاد برده و پیش از آنکه باز گردم، سجده کرده و دعا کردم تا الهه‌ی آسمانی بصیرت و معرفت دانش الهی را به من عطا کند.

استاد لبخند زد و پرسید، بسیار خوب این بار آیا خواسته هایت را با او بازگو کردی؟ من دوباره منقلب شده و پاسخ دادم که نه؛ هنگامی که الهه‌ی مادر را ملاقات کردم. از فرط قدرت و نیروی روحانی و صف ناپذیر او همه چیز را فراموش کرده و تنها برای دانستن حقایق و معارف و کسب

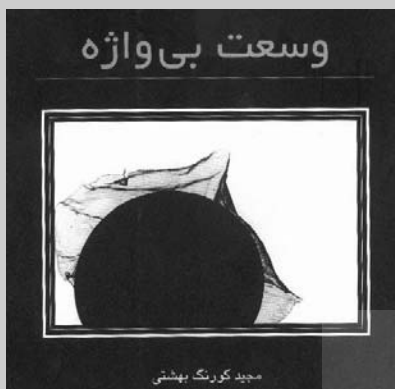
خلوص دعا نمودم. حال چه باید بکنم؟

استاد پاسخ داد که ای پسر نادان، توانت نبود که اندکی بر خویش مسلط شده و خواسته‌ات را مطرح کنی، پس اگر می‌توانی بار دیگر برو و سخنانت را با او بگو. شتاب کن.

این بار نیز به وحشت افتادم اما به محض آنکه وارد معبد شدم شرمی عظیم قلبم را فرا گرفت. با خود اندیشیدم که در طلب چه خواسته‌ی کوچک و حقیری نزد الهه‌ی مادر آمده‌ام. هم چون ابله‌ی که از پادشاه به حرمت کدوتنبل‌ها درخواست عفو و بخشش می‌کند. آه که چه قدر سفیه و کودنم. سراسر وجودم را شرم و نفرت فرا گرفت. زانو زدم و دوباره به التماس از او معرفت و بصیرت آسمانی را طلب کردم، همین. بعد از مرگ راما کریشنا،  $\text{Vivakṣanṁ}$  که حالا به نام  $\text{Vivakṣanṁ}$  شناخته می‌شود، به عنوان سخنگو و مبلغ مذهبی نیروهای شگرف آسمانی مشهور می‌شود. در سال ۱۸۹۳ او توسط راجای ناحیه‌ی رامناد به مجلس منطقه‌ی شیکاگو فرستاده و بعد از آن سفرهایی به انگلستان و اروپا داشته و در سخنرانی‌های متوالی و موفقی که پیرامون فلسفه تجرد روح ( $\text{Vedānta}$ ) داشت توانست مریدان و شاگردان زیادی به دست آورد. از میان آنها بانویی انگلیسی به نام مارگارت نوبل







### وسعت بی‌واژه

### مجید کورنگ بهشتی

### انتشارات سوره مهر

عکاسی نیز - مانند نقاشی - می‌تواند تنها به ثبت و تصویر کردن اشیاء و چشم‌اندازهای موجود، گرت‌برداری و شبیه‌سازی واقعیت بیرونی بپردازد و تنها به شباهت هرچه بیشتر خرسند باشد. در این شبیه‌سازی، نمونه‌ی کامل در واقعیت بیرونی موجود است و نقاش یا عکاس می‌کوشد هرچه بیشتر به آن نزدیک شود، در اینجا کمال حدی دارد که همان واقعیت بیرونی است و میزان مهارت استاد با این معیار سنجیده می‌شود. و هرچه شباهت بیشتر باشد، نشانه‌ی استادی بیشتری است.

اگر نقاشی (مدرن) می‌تواند با تغییر واقعیت‌های بیرونی و با رفتن به سمت انتزاع

کردن و دریدن زاده‌ی خود دوباره به درون آب بازگشت.

ماهامایا، خود به تمامی، همه خلقت، همه پروراندن و همه نابود کردن است.

زیر نویس تصاویر

واکشیناکالی. الهه‌ی آسمانی مقدس

کالی قات در جنوب کلکته - مجسمه رسی قدیمی

نمونه اصلی مجسمه رب النوع سنگی سیاه و تیره. تراشه‌ای نقره‌ای که با خمیره‌ای سرخرنگ و آبی تیره ترمیم شده است.

X, XI جنگل کالی با یونی کاندا در مقابل بیمار.

XII کالی به عنوان خرد برتر چلینا مستر توسط شهر و خون حاصل از گردن بریده‌اش، حیاتی دوباره می‌بخشد، مدرسه‌ی کانگرا، قرن هجده، کارباگواش بر روی کاغذ

XIII دوی Dōvi با شمشیر و سر بریده نشان‌دهنده‌ی پایان یک دوره‌ی هستی است و آب جاری شده از گیسوان شیوا 2iv8 بیانگر شروع دوباره است. راجستان. قرن هجده. کارباگواش بر روی کاغذ.

X.IV کالی سپید (2vatsakali) ایستاده بر سیاهی شیوا. مدرسه کانگرا. قرن هفده. کارباگواش بر روی کاغذ.

کالی رقص هستی را می‌رقصد و بر دختری که در پای او زانو زده است ظاهر می‌شود. (جزئیات در دست نیست). عظمت زنان در هستی. قرن شانزده (گوجارات) سنگ کاری.

اسماشاناکالی در آتش سوزان برای مردگان (Burning 2st). از هر گوش رب النوع شماییلی از سادهاکا (کودکی هم چون یک قربانی که نزد الهه آسمانی بسیار عزیز است) آویزان است. ذات او آزادی است. مدرسه مانندی. قرن هجده. کارباگواش بر روی کاغذ